

بازخوانی روایت اعدام شیخ فضل الله نوری

حدیث آن شیخ که بر دار شد...



ناصر رحیم‌خانی

گذر از آیین حکمرانی خودکامه به نظم نوآیین مشروطه‌گی، همراه است با دگرگونی در موقعیت و نسبت میان «رعایا» و «سلطان».

از این پس نسبت «شهروندان» و «دولت ملی» را «قانون اساسی» تنظیم می‌کند. متمم قانون اساسی ایران مصوب ۱۲۸۶ شمسی در زمینه‌ی «حقوق مدنی» و «آزادی‌های شخصی»، مصونیت

جان و مال و مسکن و شرف افراد مردم را به رسمیت شناخته بود. اصل نهم متمم قانون اساسی می‌گفت: «افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمی‌توان شد مگر به حکم و تریبی که قوای مملکت معین می‌نماید.»

اصل دهم متمم قانون اساسی مصونیت افراد مملکت در برابر قوای دولتی را تضمین می‌کرد و می‌گفت: «غیر از مواقع ارتکاب جنحه و جنایات و تقصیرات عمده هیچکس را نمی‌توان فوراً دستگیر نمود مگر به حکم رئیس محکمه عدلیه، بر طبق قانون و در آن صورت نیز باید گناه مقصر فوراً یا متنها در ظرف بیست و چهار ساعت به او اعلام شود.»

پیشینه‌ی بیدادگری دربار شاه در پیگرد و نابودی آزادی خواهان، تدوین کنندگان قانون اساسی را بر آن داشت تا راه خودسری دولت در پیگرد و آزار سیاسیون، روزنامه‌نگاران و نویسندگان را ببندند.

متمم قانون اساسی در فصل «اقتدارات محاکمات» و در اصل هفتاد و دوم می‌گفت: «منازعات راجع به حقوق سیاسیة مربوط به محاکم عدلیه [دادگاه‌های دادگستری] است مگر در مواقعی که قانون استثنا می‌کند.»

اصل هفتاد و چهارم می‌گفت: «هیچ محکمه ممکن نیست منعقد گردد مگر به حکم قانون.» در «علنی» یا

«محرمانه» بودن محاکمات، اصل بر علنی بودن است مگر... اصل هفتاد و ششم می‌گفت: «انعقاد کلیه محاکمات علنی است مگر آنکه علنی بودن آن مخل نظم یا منافی عصمت باشد در این صورت لزوم اخفا را محکمه اعلان می‌نماید.»

در محاکمات سیاسی، توجه و تاکید ویژه‌ای شده است: نخست اینکه برابر اصل هفتاد و هفتم در ماده‌ی «تقصیرات سیاسیة و مطبوعات» چنانچه محرمانه بودن محاکمه صلاح باشد «باید به اتفاق آراء جمیع اعضاء محکمه بشود».

اصل هفتاد و هشتم می‌گفت: «احکام صادره از محاکم باید مدلل و موجه محتوی فصول قانونیه که بر طبق آن‌ها حکم صادر شده است بوده و علناً قرائت شود.»

و سرانجام اصل هفتاد و نهم می‌گفت که در مواد تقصیرات سیاسیة و مطبوعات «هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود.»

در قانون اساسی و متمم قانون اساسی - البته - مفاهیم

«محققین و کسانی که به تاریخ نهضت‌های ملل و انقلابات امم آگاهند به خوبی می‌دانند که در انقلابات ملی همین که کسی جلب به محکمه‌ی انقلابی شد قبلاً محکوم به اعدام بوده و تشکیل محکمه جز صورت‌سازی چیز دیگری نیست. حاجی شیخ فضل الله هم از این قاعده‌ی عمومی مستثنی نبود.»

نوبین «حقوقی» و «سیاسی» با مفاهیم و ارزش‌های سنتی و قواعد «شرعی» و «فقهی» در هم آمیخت. اصل برابری افراد در برابر قانون به ابهام برگزار شد و به رسمیت شناخته نشد. اصول «حقوق انسانیت» که در لایحه‌ی نمایندگان و انجمن زرتشتیان به اولین مجلس شورای ملی تقدیم شد، مبنای تدوین و تصویب اصول قانون اساسی قرار نگرفت. در آن لایحه به روشنی و با اصطلاحات دقیق از «مقامات انسانیت» و مساوات در «حقوق انسانیت» دفاع شده بود: «عمده و اصل مقصود ما این است که اگر انسانیم در حفظ حقوق در شماره‌ی ناس محسوب شویم. تعیین مقامات انسانیت امکان ندارد مگر به حفظ شرف انسانیت. و پاس شرف انسانیت نشود مگر به مساوات در حقوق انسانیت...»^(۱)

در گفت و گو از این لایحه، واکنش سنت‌گرایان، توسل به همان مبنای و روش‌های سنتی بود. حاج امام جمعه گفت: «این‌ها ۱۳۰۰ سال است با ما بوده‌اند و حقوقی داشته‌اند و با آنها رفتار شده است حالا ما حتی‌الامکان در صدد هستیم که حقوق آنها را زیاد و محکم نماییم. نمی‌دانیم محرکین این‌ها کیانند که این قسم اصرار می‌کنند؟»

پذیرفته نشدن اصل مساوات بر پایه‌ی «حقوق انسانیت» و برعکس بازتاب مفاهیم و معیارهای «شرعی» و «فقهی» در قانون اساسی و به ویژه در «حقوق مدنی» و «حقوق جزا»، سیستم حقوقی و آیین دادرسی در دادگستری ایران را از آغاز گرفتار تناقضات و محدودیت‌های آزار دهنده کرد.

در همان طلوع مشروطیت، رسیدگی عدلیه به پرونده‌ی قاتلین فریدون زرتشتی و نیز آشوب‌گران میدان توپخانه این تناقضات و نارسایی‌ها را آشکار کرد.

درباره‌ی مجازات آشوب‌گران میدان توپخانه در حکم «محکمه‌ی جزا» از جمله چنین می‌خوانیم: «چون جماعتی «مفسد و اشرار» در مقام شورش و طغیان و مخالفت «اساس مقدس مشروطیت» بر آمده [...] مقرر شد در محکمه جزا به محکمه و استتطاق اشخاص مزبوره قیام و پس از ثبوت تقصیر به «قانون شرع انور» به مجازات آنها اقدام شود [...] جنابان مستطابان حجج‌الاسلام والمسلمین آقاسیدعبدالله مجتهد و میرزاسیدمحمد مجتهد [...] در باب مجازات آنها مرقوم فرموده‌اند که اولاً به ضرب و تعذیب زاجر موجعی [عذاب کردن بازدارنده‌ی دردناک] که موجب عبرت بر مفسد و جلوگیری از این قبیل مفاصد و اعمال نامشروع بوده باشد در حق آنها علناً معمول شود و بعدالزجر تحت الحفظ و مغلولاً [در غل و زنجیر] به کلات برده شوند و مدت ده سال در آنجا محبوس باشند.»^(۲)

تناقض طنزآمیز در آن است که به گفته‌ی احمد کسروی

این «حکم» شرعی به دربار و به ملایان و به دیگر بدخواهان مشروطه بسیار گران می‌افتاد.

کسروی می‌افزاید: «ولی در همان روز در حیاط عدلیه با بودن وزیر عدلیه و وزیر جنگ و نمایندگان انجمن‌ها و چند صدتن از تماشاچیان (حکم) بکار بسته شد بهر یک از آن چهار تن دو هزار شلاق زدند و سیس هر چهار را خسته و کوفته بروی گاری نشانده روانه کلات گردانیدند.»

محاکمه و مجازات کشندگان فریدون زرتشتی، پیچیده‌تر و پر تناقض‌تر است. چند هزار نفر از کشندگان انجمن‌های تهران در عدلیه گرد می‌آیند و خواهان مجازات کشندگان او هستند تا عملاً «متساوی‌الحقوق» بودن اهالی ایران، مسلم و غیر مسلم در برابر قانون را به رسمیت بشناساند. امری که نه روحانیون، نه نخبگان سیاسی و نه اعضای «محکمه»، گرایش و توان پذیرفتن آن را ندارند.

سرانجام روز سوم خرداد در حیاط عدلیه «به کسانی از کشندگان هزار و صد و به کسانی کمتر از هزار تازیانه زده تنهای همگی را بستند. سپس دو تن از ایشان را در تهران به زندان فرستاده هفت تن دیگر را با تن خسته روانه کلات کردند.»

جالب است که تبعید یا «نفسی بلد» کشندگان فریدون زرتشتی به استاد آیه‌ی ۳۳ از سوره‌ی «مائده»، درباره‌ی مفسد فی الارض انجام گرفت. البته مجازات «مسلم» و «غیر مسلم» یکسان نیست حتا اگر «جرم»، قتل «غیر مسلم» باشد و جالب‌تر این‌که باز به گفته‌ی کسروی «این کیفر کشندگان فریدون، به هواداران کیش شیعی بسیار برخورد و

اینکه به کیفر کشته شدن یک زرتشتی به نه تن شیعی تازیانه زند به آنان گران افتاد.»

با این همه مشروطیت ایران سرآغاز دگرگونی در نظام قضایی و دستگاه دادگستری ایران هم هست. در راه جدا کردن حوزه‌ی «قضاوت شرعی» از حوزه‌ی «قضاوت عرفی» کوشش‌ها شد، مجموعه‌های «حقوق مدنی» و «حقوق جزا» به تدریج تدوین و تصویب شد، و آیین دادرسی و نظام اداری دستگاه قضایی بهبود و تکامل یافت.

هم‌پای این دگرگونی‌ها اما تاریخ یک‌صدساله‌ی اخیر ایران با فراز و فرودهای سیاسی، برآمدهای توده‌ای، شورش‌ها، کودتاها، انقلاب و پیامدهای آن، شاهد نادیده انگاشتن قانون، پایمال شدن حقوق انسان‌ها و نقض خشن حقوق بشر بوده است.

آزمون حقوق بشر و کارنامه‌ی دولت در ایران: دستگیری‌های سیاسی بدون مجوز قانونی، شکنجه و آزار زندانی، محرومیت فعالین سیاسی از حقوق مدنی و اجتماعی، اعدام‌های بدون محاکمه، محاکمات بدون رعایت موازین و

نه با مشروطه و اعدام شیخ، «تجدد» و «غربزدگی» بر ما استیلا یافت و نه با انقلاب اسلامی، «سنت» بر «تجدد» غلبه کرده است. تاریخ یک‌صد ساله‌ی ایران، تاریخ این کشمکش و جدال درونی و بیرونی هم هست.

مقررات حقوقی و قانونی، کشتارهای گروهی و گسترده مخالفین و زندانیان.

پرونده‌های سیاسی همه‌ی شخصیت‌ها، گروه‌ها و احزاب سیاسی در همه‌ی سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به دادرسی ارتش فرستاده می‌شد. محاکمه‌های سیاسی در دادگاه‌های ارتش به تمامی و از بنیاد به معنای پایمال کردن اصول قانون اساسی ایران بود.

از سوی دیگر در شورش‌های محلی، قیام‌ها و جنبش‌های منطقه‌ای، و در پیکارهای توده‌ای سیاسی و سازمان یافته نیز نمونه‌های نقض حقوق بشر کم نبوده است.

آیا نمی‌توان در متن فرار و فرودهای سیاسی - اما به دور از مهر و کین فرقه‌ای و گروهی - تاریخ سیاسی معاصر ایران را از منظر «حقوق بشر» بازخوانی کرد؟ آیا نمی‌توان بن و بنیاد فرهنگی مشترک «قدرت حاکم»، «توده‌های مردم» و صورت‌بندی‌های «ضد» قدرت را باز شناخت و باز نمایاند؟ طرح اولیه‌ی این نوشته آن بود که از دفترهای بی‌شمار

سرکوب و خشونت تاریخ، چند پرونده‌ی نمونه‌وار بی‌قانونی، قانون‌شکنی و پایمال کردن حقوق بشر را از آغاز دوران مشروطیت تاکنون به کوتاهی و فشرده‌گی بازخوانی کند: محاکمات باغشاه و کشتن بی‌رحمانه‌ی ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان، محاکمه و اعدام شیخ فضل‌الله نوری، محاکمه‌ی کشندگان فریدون زرتشتی، اعدام مخالفین مشروطیت در قیام تبریز و خیزش

گیلان، نگاهی به ترورهای «کمیته‌ی مجازات»، جنبش جنگل و مجازات اعدام، اعدام‌های بدون محاکمه دوره‌ی رضاشاه، سربسته‌ی کردن زندانیان سیاسی، رویدادهای پس از شهریور بیست، ترورهای حزب توده، فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و مجازات اعدام، کشتار تبریز پس از شکست فرقه به دست عشایر مسلح ذوالفقاری، کودتای ۲۸ مرداد، شکنجه و نابودی زندانیان سیاسی توده‌ای، شکنجه و اعدام دکتر فاطمی، حبس مصدق و ملیون، حبس فعالین مذهبی (بازرگان، طالقانی و...) و سرانجام کشتن بیژن جزنی و همراهان، انقلاب، سرکوب‌گری‌های جمهوری اسلامی و ...

اما تنها همین بازخوانی شرح محاکمه‌ی شیخ فضل‌الله نوری و محاکمه‌ی کشندگان فریدون زرتشتی، و دوباره خوانی پاره‌ای اسناد و کتاب‌های مشروطیت، نکته‌های تازه‌تری را باز نمایاند و رشته‌ی داستان درازتر از آن شد که تصور می‌رفت.

نوشته‌ی حاضر بازخوانی شیوه‌های رسیدگی «محاکمه‌ی انقلابی» به وضعیت متهمان و به ویژه گزارش «استطاق»، «ورقه‌ی الزامیه»، «محاکمه» و دار کشیدن شیخ فضل‌الله نوری و طرح پرسشی است در ماهیت آن محاکمه، شیوه‌ی رسیدگی و منبع یا مآخذ قانونی آن محاکمه برای

حکم اعدام شیخ. اشاره‌ای به محاکمه‌های هم‌زمان، تصویر روشن‌تری از اوضاع زمانه و شیوه‌های رسیدگی به دست می‌دهد.

«محققین و کسانی که به تاریخ نهضت‌های ملل و انقلابات امم آگاهند به خوبی می‌دانند که در انقلابات ملی همین که کسی جلب به محکمه‌ی انقلابی شد قبلاً محکوم به اعدام بوده و تشکیل محکمه جز صورت‌سازی چیز دیگری نیست. حاجی شیخ فضل‌الله هم از این قاعده‌ی عمومی مستثنی نبود.»^(۳) شیخ فضل‌الله نوری از مجتهدین بزرگ دوران مشروطیت و در طراز سیدین مشروطه‌خواه، آقا سیدمحمد طباطبائی و آقا سیدعبدالله بهبهانی.

شماری او را «از حیث معلومات و تبحر در علوم دینی» و «قدرت استدلال در میان طبقه‌ی خود»^(۴) از همگانش برتر و گاه بی‌همتا می‌دانستند. شیخ فضل‌الله در آغاز با روحانیون

مشروطه‌خواه همراه شد، آرام آرام از روند رویدادهای سیاسی و جایگاه نقش‌آفرینان ناخرسند شد، مفاهیم اندیشه‌ی سیاسی نوین برآمده از جنبش مشروطه‌خواهی هم‌چون «مساوات» و «حریت» را با اسلام و شرع ناسازگار دانست، در مقام «مجتهد اصولی» آگاه به موازین شرعی و باورمند به منزلت و مقام ویژه‌ی روحانیت شیعه هم‌چون جانشینان امام زمان، خواهان «نظارت علما» بر تدوین

و تصویب قوانین شد و سرانجام بن و بنیاد «قانون‌گذاری»، «مجلس قانون‌گذار»، «مجلس شورای ملی» و «قانون اساسی» را «حرام» و «کفر» و «غیر شرعی» دانست.

در مجلس شورای ملی، گت و گو پیرامون اصل «مساوات» و «برابری» همه‌ی ایرانیان است در برابر قانون. اما از دیدگاه «شرع» و قواعد «فقهی» چگونه می‌توان «مسلم» را با «غیر مسلم»، با زرتشتی، مسیحی و یهودی ایرانی در برابر قانون برابر دانست؟

کوشندگان و نمایندگان زرتشتیان ایرانی به پشتوانه‌ی حضور خود در جنبش مشروطه‌خواهی، برای به رسمیت شناساندن اصل برابری همه‌ی ایرانیان در برابر قانون بسیار کوشیدند. جامعه‌ی زرتشتیان ایران، چندین لایحه به مجلس شورای ملی تقدیم کرد. در چهارمین لایحه مفصل، آگاهی و توجه نویسندگان لایحه به پایه‌های اساسی نظریه‌ی حقوق بشر، جلوه‌ای روشن دارد. می‌نویسند: «عمده و اصل مقصود ما این است که اگر انسانیم در حفظ حقوق در شمار ناس [مردم] محسوب شویم. تعیین مقامات انسانیت امکان ندارد مگر به حفظ شرف انسانیت و پاس شرف انسانیت نشود مگر به مساوات در حقوق انسانیت.»^(۵)

آیا نمی‌توان در متن فرار و فرودهای سیاسی - اما به دور از مهر و کین فرقه‌ای و گروهی - تاریخ سیاسی معاصر ایران را از منظر «حقوق بشر» بازخوانی کرد؟

هما رضوانی درباره‌ی گفت و گوها و کشمکش‌های نظری و سیاسی تند مجلس درباره‌ی اصل «مساوات» می‌نویسد: «مجلس در این اصل تحت فشار دو نیرو قرار داشت: یک نیروی قوی و آن مرحوم شیخ بود که با دلایل انکار ناپذیر، و با استناد به آیات قرآن و از جمله آیه‌ی شریفه‌ی «لن تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حادالله و رسوله»، با این اصل مخالفت می‌ورزیدند. نیروی دیگر اقلیت‌های مذهبی بودند و بیشتر از همه زردشتیها که سعی داشتند در تمام شئون با مسلمان‌ها برابر باشند.»^(۶)

دامنه‌ی اختلافات و صف‌بندی‌های درون مجلس البته بسیار گسترده‌تر از «نیروی قوی مرحوم شیخ» و «اقلیت‌های مذهبی» بود. در حقیقت «هنگام تدوین و تصویب قانون اساسی و بویژه متمم قانون اساسی، همه بدفهمی‌های چند سویه از مفاهیم سیاسی جدید هم از جانب روشنفکران و هم از جانب روحانیون، و نیز همه تناقضات و تضادها میان اندیشه‌ی سستی سلطنت مطلقه، نظریه شیعی حکومت مبتنی بر امامت و ولایت، و اندیشه‌های لیبرال دموکراسی آزادخواهان، بروز و نمود یافت. قانون اساسی و متمم آن، برآیند و جلوه‌گاه تناسب قوای نیروها، کشمکش‌های فکری و سیاسی حاد از یکسو و نیز سازش‌ها و مصلحت‌جویی‌های نه چندان موجه از سوی دیگر است.»^(۷)

بدین‌سان اختلاف در اصل «مساوات» تنها یکی از موارد اختلاف در مجلس بود و «مرحوم شیخ»، «اصولی‌ترین و سرسخت‌ترین مدافعان «شریعت» در برابر «بدعت» مشروطه.

مخالفت شیخ با اصل «مساوات» آن چنان بود که پیروان و اطرافیان شیخ همین اصل را عامل اصلی مخالفت شیخ با مجلس و تحصن او در حضرت عبدالعظیم عنوان کردند: «تا امتیاز و کلا را دادند و فصول نظامنامه پیش نهادند، همه جا حضرت شیخ به وجه اتم و اوفی حاضر و ناظر و مساعد و ناصر بودند و گمان قوت اسلام و اجرای احکام سید انام، علیه التحیته و السلام، را می‌نمودند. به مرور که قصه‌ی حریت و آزادی در میان گذاشتند و رسم مساوات و برابری با سایر ملل [مذاهب گوناگون] عنوان نمودند، که خلاف ضرورت کتاب و سنت و مباین آئین حضرت رسالت و اجماع فقها امت است به اضافه سایر مفاسد و معایب مشهوده، ناگزیر از مجلس مزبور روگردان و به زاویه‌ی مقدسه جای گرفتند.»^(۸)

خود شیخ نیز نوشت: «یکی از موارد آن ضلالت‌نامه [قانون اساسی] این است که افراد مملکت متساوی الحقوقند.»^(۹) گفت و گوها و مجادلات نظری و سیاسی مجلس برای تدوین و تصویب اصل برابری در برابر قانون، داستان درازی دارد.

در آغاز از «حقوق مشروعه‌ای اهالی، سخن گفته شد و

این‌که «شئونات» و «درجات شخصیه»، موجب «تباین حقوق» نخواهد بود. اما بلافاصله «استثنائات» پیش کشیده می‌شد: «حقوق مشروعه‌ی اهالی مملکت ایران محفوظ است. شئونات و درجات شخصیه موجب تباین حقوق نخواهد بود، مگر آنچه را قانون استثناء کرده باشد.»

رئیس مجلس برای رهاشدن از ابهامات و تناقضات این بند، تناقض میان «حقوق مشروعه» و «برابری اهالی» و ابهام «استثنائات قانونی»، پیشنهاد می‌کند که خوب است این‌طور نوشته شود که: «اهالی مملکت ایران در برابر قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود». این رای پسندیده می‌شود، اما باز طرفداران «استثنائات قانونی» با هدف کاستن هرچه بیشتر از حقوق «غیر مسلم»، در «باب مسئله استثناء»، «مذاکراتی» داشتند و آقای سیدعبدالله بهبهانی «جواب مسکنی» [پاسخ ساکت‌کننده] فرمودند که «خوب است در این ماده زیاد دقت نشود و توضیح نمائیم و تکالیف خودمان را مشکل نکنیم.»

باری این اصل به سادگی پذیرفته نشد. **مخبر السلطنه** هدایت نوشته است: «در سر ماده‌ی تساوی ملل متنوعه [پیروان مذاهب گوناگون]، در حدود با مسلم، شش ماه رختخواب‌ها در صحن مجلس پهن شد و مردمی مجاور ماندند. بالاخره چاره در این جستند که در اجرای حدود بنویسند: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود (اصل هشتم). قانون دولتی چه معنی دارد معلوم نیست.»^(۱۰) و

شیخ فضل‌الله هم همین اصطلاح «قانون دولتی» را ترفند مشروطه‌خواهان می‌داند که بگویند در «امور شرع» دخالت نمی‌کنند، اما از نظر شیخ «اگر این قانون دولتی مطابق اسلام است که ممکن نیست در آن مساوات، و اگر مخالف اسلام است که آنچه مخالف اسلام است قانونیت پیدا نمی‌کند.»

شیخ فضل‌الله نوری آزادی و «حریت» را نیز «کفر» می‌دانست. متمم قانون اساسی آزادی قلم و زبان، آزادی مطبوعات و سازمان‌های سیاسی و اجتماعی را پذیرفته بود. هرچند به ناگزیر، و با تبصره‌ها و اما و اگرها. بر پایه اصل بیستم متمم قانون اساسی «عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین آزاد و ممیزی در آنها ممنوع است.»

شیخ فضل‌الله در واکنش به این اصل، آشکارا می‌نویسد: «آزادی تامه و حریت مطلقه از اصل غلط و این سخن در اسلام کلیتاً کفر است... لفظ آزادی را بردارید که عاقبت این حرف ما را مفتضح خواهد کرد. آزادی در اسلام کفر است بخصوص این آزادی که این مردم تصور کرده‌اند کفر در کفر است.»^(۱۱)

شیخ فضل‌الله هم‌چنین در مخالفت با «تفکیک قوا»، «قانون‌گذاری» و «اجرای قانون» می‌نویسد: «تفکیک قوا، تقسیم قوای مملکت به سه شعبه، بدعت و ضلالت محض است زیرا

در اسلام «تقنین و جعل حکم» برای هیچ کس مجاز نیست،^(۱۲) بر این اساس، «اجرای قانون» هم برای شیخ فضل الله پذیرفتنی نیست: «از جمله مواد آن ضلالت‌نامه [قانون اساسی] این است که حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود مگر به موجب قانون و حال آنکه این حکم مخالف مذهب جعفری علیه السلام است»^(۱۳) و نتیجه اینکه «مشروطه‌ای که در فرنگستان ساری و جاری است شایسته اجرا در ایران نیست»^(۱۴)

شیخ فضل الله همه‌ی انتقادات خود به «مساوات»، «حریت»، «تفکیک قوا» و «مشروطه» را در مجموعه‌ای منظم و بر پایه‌های نظری شریعت خواهانه تنظیم کرد و با پیش کشیدن «مشروطه‌خواهی» به جد جنبش «مشروطه خواهی» را به چالش گرفت.

شیخ فضل الله بر ناسازگاری دموکراسی و مشروطیت با مبانی اعتقادی روحانیت شیعه تاکید ورزید و با طرح مبانی نظری خود، مشروطیت ایران را با تناقض و بحران روبه‌رو کرد. او با دامن زدن به بحران، مشروطه‌خواهان را به تقلیل دادن هر چه بیش‌تر مبانی مشروطیت و داشت.

تلاش نظری شیخ فضل الله به ثمر نشست. بسیاری از اصول قانون اساسی و به ویژه متمم قانون اساسی زیر تاثیر نظرات و پافشاری‌های او، رنگ «شریعت» گرفت. مساوات و برابری ایرانیان - صرف نظر از تفاوت در زبان و جنسیت، قومیت و مذهب - در برابر قانون به رسمیت شناخته نشد. تشیع، مذهب رسمی

اعلام شد و اصل دوم متمم قانون اساسی نظارت علما را بر قوانین مصوبه‌ی مجلس تضمین و تصویب کرد.

شیخ فضل الله هم‌چنین در مبارزات سیاسی و عملی صاف‌بندی مشروطه‌خواهان و مستبدان، در کشاکش مجلس ملی و دربار استبدادی، در کنار دربار ایستاد. نیرو بسیج کرد. در میدان توپخانه چادر برپا کرد. تحصن سه ماهه‌ی حضرت عبدالعظیم را سامان داد، و در برانگیختن شاه و دربار و گردآوری طرفداران استبداد در تهران و شهرستان‌ها نقش مهم بازی کرد. با این همه در سنجش تلاش‌های نظری شیخ در دفاع از شریعت و پس راندن اندیشه‌های نوین و جلوگیری از بازتاب مفاهیم نوین «حقوقی» و «سیاسی» در قانون اساسی از یک‌سو و کوشش عملی او در جانبداری از استبداد سلطنتی، حقیقت آن است که تلاش‌های نظری او سهمی بزرگ‌تر و

تأثیری دیرپاتر در روند پیچیده‌ی رویارویی، سازگاری و ناسازگاری و در آمیختگی «سنت» و «تجدد» در تاریخ معاصر ایران داشته است.

باری «بحران دموکراسی» ایران با گسترش کشاکش مجلس شورای ملی نوپا و دربار استبدادی **محمدعلی شاه** ژرف‌تر شد. مجلس به توپ بسته شد. شماری از آزادی‌خواهان در باغشاه و به دستور شاه کشته شدند. کسانی به خارج پناه بردند. روزنامه‌ها بسته شد. آزادی‌خواهان پراکنده شدند. استبداد پیروز می‌نمود. مقاومت تبریز اما صحنه‌ها و صف‌ها را دگرگون کرد. گیلانیان قانون مقاومت را گرم‌تر کردند و بختیاری‌ها پا در رکاب کردند. با فتح تهران، محمدعلی شاه به سفارت دولت فخمیه‌ی روس پناه برد. مجلس عالی از فاتحان تهران، نخبگان سیاسی، نمایندگان روحانیون و تجار و اصناف تهران تشکیل شد. محمدعلی شاه را خلع کردند و **احمد شاه** را به پادشاهی برگزیدند. مجلس عالی که نقش مجلس شورای ملی را بر عهده گرفته بود «هیئت مدیره‌ی موقتی»^(۱۵) را برای تصمیم‌گیری و پیشبرد امور برگزید. یادآور دیرکتوار در انقلاب فرانسه و دست کم الهام گرفته از آن. «محکمه‌ی انقلابی» نیز به دستور مجلس عالی برای رسیدگی به پیشینه‌ی «مستبدین» و محاکمه‌ی مجرمین سیاسی - قتل، آشوب و غارت - تشکیل شد.

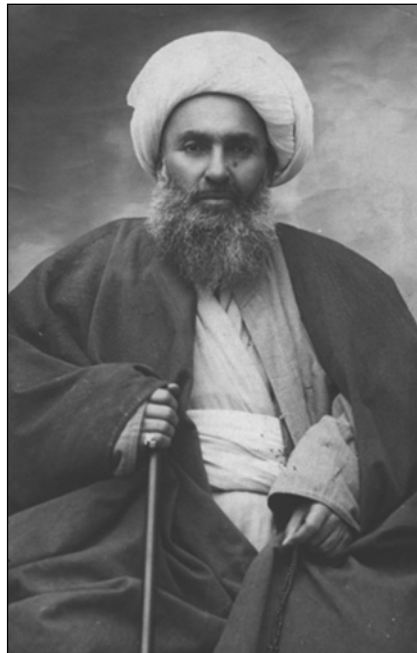
روز پنجشنبه ۱۱ رجب ۱۳۲۷ قمری:

«و نیز امروز حاج شیخ فضل الله

و **ملا محمد آملی** و **حاج علی اکبر**

بروجردی را گرفتار کردند. اما حاج شیخ را از خانه‌اش در آورده در درشکه نشاندند دوسه نفر از مجاهدین اطراف او را گرفته و بردند. حاج علی اکبر را در حالتی که از حمام بیرون آمده، او را گرفتار نمودند. ملا محمد آملی را در زیرزمین خانه‌اش مخفی شده بود گرفتار نمودند»^(۱۶)

ناظم الاسلام کرمانی نویسنده‌ی تاریخ بیداری ایرانیان در روز شمار رویدادهای همین روز پنجشنبه خبر از اعدام صنیع حضرت می‌دهد و می‌نویسد: «در میدان توپخانه طرف غربی که امروزه محل نظمیست، استنطاق و اقرارهای صنیع حضرت را و فتنه و فسادها و قتل نفوسی که کرده علی روس‌الاشهاد، قرائت شد و حکم مجازات او به اینکه به دار آویخته شود صادر گشت. مقارن غروب آفتاب او را از محبس نظمی وارد محضر عام کرده و باز صورت گناه‌های او را بر او عرضه



داشتند و آقا سیدرضا پسر آقا سیدکاظم صراف بر بالای بلندی ایستاد و چنین گفت: بسم الله الرحمن الرحيم قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم «انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف، او ینفوا من الارض» الی آخره بر حسب اقرار صنیع حضرت مفسد و مصداق «یسعون فی الارض» بوده مجازات او دار است.^(۱۷)

ناظم الاسلام در یادداشت‌های روز پنجشنبه و شرح گرفتاری شیخ، زمان و مسیر بردن او را هم یادداشت می‌کند: «... در حالتی که صنیع حضرت را به دار کشیدند شیخ را از میدان توپخانه مرور دادند. این میدان توپخانه همان محلی است که در ذی‌القعده، شیخ و اتباعش با کمال احتشام و جلال ظاهری منزل کرده، گاه بر منبر بالا رفته، گاه بر توپ سوار می‌شد و میرزا عنایت بیچاره را حکم کرد پاره پاره کردند، فرقی که امسال با پارسال دارد این است که آنوقت صنیع حضرت به حکم شیخ فضل‌الله بی‌تقصیران را می‌کشت، امسال صنیع حضرت را با استنطاق مجازات (دار) زدند.»^(۱۸)

اما در بازخوانی پرونده‌ی این محاکمه‌ها و در جستجوی فهم سرشت «محکمه‌ی انقلابی» و جایگاه حقوقی آن، دانش قضایی و صلاحیت اعضای «محکمه‌ی انقلابی»، چگونگی تنظیم «ورقه‌ی الزامیه» [امروزه کیفرخواست دادستان] و نیز منبع یا مآخذ قانونی تشخیص نسبت «جرم» و «مجازات»، برگ‌های تاریخ و اسناد باقی‌مانده چه می‌گویند؟ هم‌چنین درباره‌ی واکنش حسی مردم و حضور آنان در صحنه این اعدام‌های در «ملاءعام»، تاریخ چه می‌گوید؟

نخست این‌که «محکمه‌ی انقلابی» در شرایطی تشکیل شد که «مجلس عالی» از میان اعضای خود و برای شتاب دادن به روند تصمیم‌گیری و اجراء، «هیئت مدیره» را برگزیده بود.

تصمیمات «هیئت مدیره» هم‌چون تصمیمات مجلس شورای ملی «واجب‌الاجراء» بود و وزرای کابینه نیز «مکلف» به پیروی از تصمیمات آن بودند. گفتنی است در ترکیب کابینه، **فرمانفرما** وزیر عدلیه بود. با این همه ماهیت و جایگاه حقوقی «محکمه‌ی انقلابی» و نسبت آن با «وزارت عدلیه» ناروشن است. درباره‌ی «محکمه‌ی انقلابی» و اعضای آن، ملک‌زاده چنین می‌نویسد: «محکمه انقلابی در عمارت توپخانه که در قسمت جنوبی میدان توپخانه بود با عضویت روسای مجاهدین تشکیل گردید و بهمان نحوی که صنیع حضرت و آجودان‌باشی را محاکمه نمودند شیخ را احضار و به محاکمه او پرداختند. ناگفته نگذارم که اعضای محکمه انقلاب اکثرشان سران مجاهدین تندرو و بقول معروف دوآتشه بودند و روسای معتدل و سرداران از عضویت محکمه سرباز زدند و خود را به آنچه می‌گذشت نمی‌خواستند آشنا کنند و حتی از روبرو شدن با جلب شدگان خودداری کردند.»^(۱۹)

ملک‌زاده درباره‌ی دستگیری و محاکمه و اعدام سیدهاشم

گزارش بسیار کوتاه و تکان دهنده‌ای می‌دهد. سیدهاشم از «بازیکنان» و «تعزیه گردانان» دوره‌ی سلطنت استبدادی محمدعلی‌شاه بود و «برای فجایع و جنایاتی که از طلوع مشروطیت تا خلع محمدعلی‌شاه در آذربایجان و تهران مرتکب شد و قتل نفس‌هایی که بدست او انجام یافت و خونهایی که به تحریک او ریخته شد باید کتابی نوشت... محمدعلی‌شاه پس از توپ بستن مجلس اولین تلگراف موفقیت خود را به این مضمون به او مخابره کرد و مژده کامیابیش را پیش از هر کس به او رساند: «مجلس را منهدم کردم. سید عبدالله بهیانی و سیدمحمد طباطبائی را تبعید کردم. ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان را مجازات نمودم.»

با این پیشینه، «محکمه‌ی انقلابی» در رسیدگی پرونده‌ی سیدهاشم، کار زیادی نداشت: «گناهان غیر قابل بخشش سیدهاشم بدرجه‌ای زیاد و برجسته و روشن بود که قضات خود را محتاج به بحث و سؤال و جواب زیاد ندانستند و پس از سئوالات مختصری که بیش از یک ساعت بطول نینجامید به مشورت برخاستند و در نتیجه به اتفاق آرا او را محکوم به اعدام نمودند. حکم محکمه پس از چند ساعت اجرا شد و سید را در میدان توپخانه در میان فریاد هلهله و شادی هزارها نفر از اهالی تهران به دار آویختند. می‌گویند ملت تبریز بدرجه‌ای از دستگیری و اعدام سیدهاشم که بزرگترین دشمن مشروطه بود و بالاترین صدمات را به مردم وارد آورده بود خوشحال شدند که هرگاه قشون روس در تبریز نبود شهر را چراغان می‌کردند.»^(۲۰)

در تاریخ بیداری ایرانیان و در یادداشت‌های روز شنبه ۱۳ رجب ۱۳۲۷ قمری چنین می‌خوانیم:

«شنبه ۱۳ رجب ۱۳۲۷

دیشب آتش‌بازی مفصلی بود. اعلیحضرت شاهنشاه (احمدشاه) در تماشای آتش‌بازی حاضر بودند.

امروز استنطاق حاج شیخ فضل‌الله تمام شد و بعضی اقرارات نموده که پس از تحصیل صورت استنطاق، اقرارات او را می‌نویسم. ان شاءالله»^(۲۱)

از ناروشنی‌های «محکمه‌ی» شیخ فضل‌الله همین در دسترس نبودن «صورت استنطاق» شیخ فضل‌الله است. مهدی ملک‌زاده که ادعاینامه یا «ورقه‌ی الزامیه» شیخ ابراهیم زنجانی را و پاره‌ای سؤال و جواب‌ها بین شیخ و اعضای محکمه را چاپ کرده است او هم به همین در دسترس نبودن «صورت استنطاق» اشاره می‌کند و می‌نویسد: «در این چند ساله که نگارنده این تاریخ برای جمع‌آوری مدارک صرف وقت بلکه مجاهدت کردم نتوانستم صورت قطعی و گزارشات کتبی یا صورت مجلس آن محکمه تاریخی را که بطور قطع می‌توان گفت در تاریخ چندین هزارساله ایران نظیر نداشته بدست بیاورم.»^(۲۲)

می‌توان تصور کرد که در آن نابسامانی‌ها و تندروی‌های

پس از فتح تهران، یا صورت جلسه‌ی دقیق و کاملی تهیه نشده است یا به دلایل سیاسی قابل فهم صورت جلسه را از بین برده‌اند. هم چنین می‌توان تصور کرد در اسناد خصوصی نقش آفرینان آن رویدادها، «صورت جلسه» پنهان شده باشد و یا...؟

ادعانه‌ی شیخ ابراهیم زنجانی دارای «مقدمه‌ی طولانی» است که چون از دید ملک‌زاده «چیزی بر معلومات خواننده» نمی‌افزاید آن مقدمه هم در کتاب ملک‌زاده نیامده است. شیخ ابراهیم زنجانی^(۳۳) از مجتهدین طرفدار مشروطه بود و محاکمه‌کنندگان شیخ، مصلحت کار در این دیده بودند که در محاکمه‌ی شیخ فضل‌الله ادعانه‌ها را کسی از خود روحانیون تهیه کند. ادعانه‌ها بیش‌تر متنی سیاسی - تهییجی است در بازگویی رویدادهای مشروطیت و نقش منفی شیخ، همراهی‌های اولیه و «نقض عهد» بعدی. در ادعانه‌ها

از جمله خطاب به شیخ فضل‌الله گفته می‌شود: «چرا ... در حضور کلام‌الله مجید قسم یاد کردی که خیانت به ملت نکرده همیشه موافقت با مشروطه نمائی، مجدداً بعد از چند روز قسم را شکسته ندای فساد دادی و چادر مخالفت زدی؟ [...] به چه دلیل اشرار را اغوا می‌کردید که مشروطه‌طلبان را از قتل و ضرب و هر اذیت معاف ندارند؟ [...] بعد از آنکه آن مقدار پولها که گرفتید در حضرت عبدالعظیم به مصرف افساد رساندید و نمی‌دانم چه قدر ذخیره کردید [...] در واقعه میدان توپخانه نمی‌دانم وجه مأخوذه‌ی به چه کثرت بود که به آن شدت اقدامات وحشیانه و متجاهرانه نمودید؟ [...]»

خود را رئیس اسلام نامیده با مهتر و قاطرچی و ساربان [منظور مهترهای دربار محمدعلی شاه است] و کلاه‌نمدی‌های محلات و اشرار همدست شده چادر در میدان زده در حضور مبارک شما آن اشرار مستانه فریاد ما چای و پلو خواهیم مشروطه نمی‌خواهیم بلند کرده و همه قسم رذالت و فحاشی کردند چند نفر بی‌گناه را کشتند و به اشاره و سکوت شما از درخت آویخته و چشم مقتولین را با خنجر در حضور عالی در آوردند [...] در بیرون رفتن محمدعلیشاه از شهر به باغشاه و ترتیب مقدمات تخریب مجلس شورا و محل امید ملت ایران، سر سلسله شاپشال و امیربهادر و مفاخرالملک و صنیع حضرت و مجلل و مجدالدوله و حاجی محمد اسماعیل مغازه [نزدیکان و طرفداران محمدعلی شاه] و امثال ایشان، شما بودید [...]»

آیا در حبس و زجر سادات و محترمین و به حلق آویختن مظلومان و حبس و زنجیر مردم بی‌تقصیر و کشتن آن جمع کثیر محمدعلی میرزا را مصاب می‌دانستید یا مخطی [خطاکار] می‌دانستید چرا نهی نکردید. بلکه با کمال خرسندی به تبریک

رفته و اظهار شادمانی کردید و تأیید شدت‌هایی که کردند نمودید؟

آیا بقدر سعی، در کشتن ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان و قاضی قزوینی اقدامی کردید؟ [منظور جلوگیری از کشتن آنهاست]...»

عبارت پایانی ادعانه‌ها چنین است: «... البته به نقشه تو و شرکای تو بود که محمدعلی میرزا اقدام به جنگ اخیر با ملت کرد و تو بزرگوار دویست تفنگ گرفته بدست اشرار سپرده و دور خانه خودت جمع و سنگر نمودی که ملتیان را بکشی ... به چه دلیل اسلحه ملت را به تصرف اشرار داده و آنها را تحریض به قتل ملت کردی؟...»^(۳۴)

ناظم‌الاسلام می‌نویسد: شیخ را در اطاق خورشید برده در محل استنطاق نشانده و «ورقه الزامیه» را شیخ ابراهیم زنجانی خواند. به گفته‌ی ناظم‌الاسلام در تمام مدت قرائت آن نوشته،

شیخ ساکت و سرش را روی عصای خود گذارده گوش می‌داد. شیخ هیچ جوابی به ادعانه‌ها نداد و صحبتی نکرد و زبان به گفت و گو نگشود.

ملک‌زاده اما از قبول برخی اعضای محکمه سؤال و جواب‌هایی از جریان محکمه نقل کرده است: «ابوالفتح‌زاده سؤال کرد که بر طبق اقرار صریح صنیع حضرت در محکمه، قتل میرزا مصطفی

آشتیانی به دستور شما انجام یافته. شیخ این اتهام را رد کرد و گفت مفاخرالملک و مجلل‌السلطان عامل آن قتل بوده‌اند و من کوچکترین اطلاعی از آن نداشتم.

حاجی طرخان خیاط که در آن جلسه حضور داشته نقل می‌کرد که مستعان‌الملک سؤال کرد بر طبق اتهام‌نامه و مندرجات جراید شما محمدعلیشاه را به کشتن ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان و قاضی قزوینی تحریک و تشویق نموده‌اید و موجب قتل آن بی‌گناهان شده‌اید. شیخ این اتهامات را رد می‌کند و بکلی منکر می‌شود.»^(۳۵)

ملک‌زاده - فرزند ملک‌المتکلمین - در این باره می‌نویسد: «نگارنده این تاریخ در سهم خود راجع به فاجعه باغشاه تردید دارم که حاجی شیخ فضل‌الله در قتل شهدای باغشاه شرکت داشته باشد زیرا بعدازظهر ۲۳ جمادی‌الاول آن مظلومین را به باغشاه بردند و صبح فردا آنها را شهید کردند و فرصت برای اعمال نفوذ کردن شیخ نبوده است مگر آنکه شیخ پیش از جنگ مجلس با محمدعلیشاه گفتگو کرده باشد یا همان شب به باغشاه رفته باشد.»^(۳۶)

ملک‌زاده درباره‌ی سؤال و جواب‌های محکمه و در دسترس نبودن صورت جلسه‌ی رسمی و خودداری از نوشتن گفته‌ها و شنیده‌های خود چنین می‌گوید: «اعضای محکمه هریک بنوبه خود سؤالاتی می‌نمایند که چون از مضمون و

طرف عصر یک ساعت به غروب مانده شیخ فضل‌الله را به طرف دار آوردند از قرار مذکور عده‌ای از تجار محترم آنجا بودند رو به آنها کرده و گفت ما رفتیم خداحافظ. همگی جواب دادند: به درک اسفل.

مفهوم آن مدرکی در دست نیست به سکوت می‌گذرانم.»
باری شیخ ابراهیم زنجانی در ادعای خود اعدام مجرم را از «محکمه» تقاضا می‌کند. هیچ توضیح روشنی درباره‌ی اعضای محکمه و میزان دانش و تجربه‌ی حقوقی و قضایی آنان در دست نیست. آنچه روشن است جملگی اعضای محکمه خواهان اعدام شیخ فضل‌الله بوده‌اند.

سرانجام حکم به اعدام شیخ داده می‌شود.

صحنه‌ی دار کشیدن شیخ را ناظم‌الاسلام چنین شرح می‌دهد: «طرف عصر یک ساعت به غروب مانده شیخ فضل‌الله را از بالای عمارت توپخانه پائین آورده با نهایت احترام و وقار او را به طرف دار آوردند از قرار مذکور عده‌ای از تجار محترم آنجا بودند رو به آنها کرده و گفت ما رفتیم خداحافظ. همگی جواب دادند: به درک اسفل. نزدیک دار یک نفر از مجاهدین عمامه او را از سرش برداشته، طناب دار را انداختند به گردن او. دست خود را آورد و طناب را به دو دست گرفت چون احتمال دادند شاید بخواد حرفی بزند طناب را سست کردند همین قدر گفت چه خوب و چه بد رفتیم. طناب را کشیدند بالا. چند دقیقه دست و پا را حرکت داده و جان به جان آفرین تسلیم نمود و عالمی را آسوده کرد. در این میدان توپخانه که مملو بود از تماشاچیان احدی به حالت او ترحم نکرده همه از او بد می‌گفتند. همه‌ی مردم در فرح و سرور و از کشتن او اظهار مسرت و خوشحالی می‌کردند. اول شب نعلش او را پائین آورده تسلیم ورته نمودند احدی متعرض لباس و ردای او نشد فقط عمامه او را که قیمتی هم نداشت از سر برداشتند.»^(۲۷)

ملک‌زاده در شرح صحنه‌ی دار کشیدن شیخ می‌نویسد: «وسایل اعدام از چند روز پیش فراهم شده بود و داری که صنایع حضرت و آجودان باشی را با آن آویختند در میدان توپخانه سرپا بود. ماموران اجرا، حکم محکمه انقلاب را به حاجی شیخ فضل‌الله ابلاغ کردند و بلادرنگ او را در میان گرفتند و از پله‌های طبقه فوقانی عمارت توپخانه سرازیر شده وارد میدان شدند. سطح میدان، پشت بام‌ها، ایوان‌ها از هزارها نفر مردم تهران پوشیده بود عده زیادی مجاهد مسلح در دو طرف راهی که محکوم را به طرف دار هدایت می‌کرد صف کشیده بودند. هیاهو و جنجالی برپا بود که گوش را کر می‌کرد و صدای زنده باد مشروطه و مرگ بر مستبدین فضای میدان و خیابان‌های اطراف را فرا گرفته و برق تفنگ و سرنیزه‌ها در زیر آفتاب گرم تابستان چشم‌ها را خیره می‌کرد. محکوم فاصله میان محبس و محل اعدام را با خونسردی و متانت پیمود و با کبر سن و پیری، ضعف و ناتوانی از خود نشان نداد و در دقایق آخر عمر ثبات و استقامت خود را بظهور رسانید.»^(۲۸)

گفته شده بسیاری پای دار شیخ و هنگام بردار کشیدن او هورا کشیده و کف زده‌اند. گفته شده از جمله این کسان شیخ مهدی پسر مشروطه‌خواه شیخ فضل‌الله هم بوده است. اما ملک‌زاده می‌گوید: «گرچه شیخ مهدی با مسلک پدر همراه نبود

و با او مراوده نداشت ولی شهرت بالا بکلی خالی از حقیقت و راستی است. میرزا محمد نجات برای نگارنده نقل کرد که همان موقعی که شیخ را اعدام کردند من به عمارت تخت مرمر رفتم و شیخ مهدی را دیدم زیر درخت چناری نشسته و گریه می‌کند.»

روایت دست زدن شیخ مهدی پای دار پدر، گرچه در ظاهر چون نشانه‌ی دوری و گسست او از پدر جلوه می‌کند اما در باطن امر و به گونه‌ای دردناک بیانگر این حقیقت تلخ است که شیخ مهدی پسر چون شیخ فضل‌الله پدر، گرفتار تعصب کور در عقیده و خشونت در منش و روش است. رفتار شیخ مهدی با پدر، یادآور باور و رفتار خود شیخ است با «دشمنان خدا» که هرگز نباید آنان را به دوستی گرفت. هرچند آن «دشمنان»، «پدران یا فرزندان و برادران و خویشان» باشند. یادآور رفتار محمدی گیلانی در حکم اعدام پسر مجاهد خود، یادآور آمادگی آن دیگری در ترور پدر خود، آیت‌الله

روایت گریستن شیخ مهدی زیر درخت چنار اما گواه پالودگی او از تعصبات مذهبی، عقیدتی و سیاسی، گواه فاصله‌گیری واقعی او از پدر و نزدیکی او به اندیشه‌ها و احساسات انسانی. گذر از قبيله و تقاص به شهروندی و منش انسانی.

ناگفته نباید گذاشت که تصمیم درباره‌ی اعدام شیخ فضل‌الله، به هیچ روی ساده نبود. در هیئت مدیره میان تندروها و سران معتدل بر سر اعدام شیخ اختلاف نظر جدی و مجادله پیش آمد.

تقی‌زاده به روش محافظه‌کارانه و پنهان‌کارانه‌ی خود به کوتاهی به این نکته اشاره می‌کند. می‌نویسد: «هیات مدیره [سپهدار، سردار مسعود، وثوق‌الدوله و مستشارالدوله و غیره. تقی‌زاده هنوز به ایران نرسیده و عضو هیئت مدیره نشده بود] اینها مملکت را اداره می‌کردند. در این وقت مستبدین بزرگ [طرفداران رژیم] را می‌گرفتند. بعضی‌ها را تبعید کردند و بعضی را کشتند. از جمله شیخ فضل‌الله نوری را محاکمه کردند و گویا در میدان توپخانه دار زدند.

مجاهدین در شهر تسلط عظیم پیدا کرده بودند اختلافاتی هم برای کشتن شیخ فضل‌الله شد میرزا علیمحمدخان گویا در آن کار اصرار کرد با سپهدار میان‌شان محاجه و منازعه شد.»^(۲۹)

در واکنش به اعدام شیخ فضل‌الله، از تاریخ نگاران معاصر مشروطه، میرزا یحیی دولت‌آبادی و احمد کسروی اظهار نظر کرده‌اند.

میرزا یحیی دولت‌آبادی در بازگشت به ایران و در استانبول با مخبرالسلطنه هدایت دیدار می‌کند و در گزارش این دیدار و گفت و گو نظر و واکنش خود نسبت به شنیدن خبر اعدام شیخ را شرح می‌دهد: «روزی با مخبرالسلطنه و همسفرش نشستیم در روزنامه صباح خبر قتل شیخ فضل‌الله نوری به دست مجاهدین خوانده می‌شود نگارنده از شنیدن این خبر خوشحال

نمی‌شوم زیرا عاقبت این کار را برای ایران خوب نمی‌دانم و تصور می‌کنم اینگونه تندروها در یک ملت بیسواد متعصب که علی‌رئوس الاشهاد یکی از روسای اول روحانی را بجرم مخالفت با حکومت بدار بزنند آنهم بدست مجاهدین ارمنی و گرجی و غیره عکس‌العمل‌هایی تولید می‌نمایند که بضرر مملکت و ملت تمام می‌شود. و عقیده خود را به دو شخص مزبور گفته آنها نیز با نگارنده اظهار توافق مینمایند خصوصاً که روسها هم از طرفداران محمدعلیشاه خصوصاً از شخص شیخ حمایت می‌کردند و معلوم نیست نتیجه این اقدام بی‌فکرانه مجاهدین تهران چه خواهد بود.»^(۳۰)

اعدام شیخ فضل‌الله پس از فتح تهران حرکت ناشایستی بود با انگیزه‌های سیاسی و در اساس ثمره‌ی موضعه‌ی سیاسی و صلاحیت‌پنهان فاتحین تهران. هدف سیاسی از اعدام شیخ فضل‌الله آن بود تا در غیاب مجلس و دولت متعارف، اقتدار مجلس عالی و «هیئت‌مدیره» تثبیت شود، درباریان و مستبدین عقبرانده شوند و روحانیون مخالف وادار به سکوت و تسلیم شوند. به گفته‌ی ملک‌زاده پس از انتشار خبر قتل شیخ، روحانیونی که مشروطه را «کفر و زندقه» و مشروطه خواهان را «بی‌دین و کافر» می‌خواندند و محمدعلی‌شاه را «اولی‌الامر» و «قدر قدرت» و «نایب امام و مجری احکام قرآن»، و تلگراف‌ها و فتوای بسیار در این باره نوشته بودند، این بار سیلی از تلگراف به تهران سرازیر کردند در تشکر از «برقراری مجدد مشروطه».

باری شیخ فضل‌الله را با استناد به کدام منبع یا مآخذ حقوقی و به نام و به اتوریته‌ی کدام قدرت محکوم کردند و به دار کشیدند؟

ملک‌زاده می‌نویسد: «در خاتمه جلسه محاکمه، آقا شیخ ابراهیم زنجانی بپا می‌ایستد و بطور صریح چنین می‌گوید: جناب حاج شیخ فضل‌الله بر طبق فتوا و حکم حجج اسلام نجف اشرف که سواد آن در همه ایران منتشر شده مفسد فی‌الارض است و باید بر طبق قوانین اسلام با او همان معامله‌ای را که خداوند راجع به مفسد فی‌الارض دستور داده رفتار نمود.»^(۳۱)

آن فتوا و سواد آن فتوا درباره‌ی حکم اعدام هم مستند مشخص تاریخی ندارد. طنز تاریخ و تناقض و در هم آمیختگی افکار و نیروهای تاریخ معاصر ایران را بنگریم: شیخ فضل‌الله در کشمکش مشروطه و مشروعه تمام تلاش خود را بکار برد تا «شرع» را بر قانون اساسی، تحمیل کند و مخالفان سرسخت او پس از پیروزی، او را با توسل و استناد به همان منابع و آرای مورد نظر او به دار کشیدند. «اعضای محکمه تنها پس از یک ساعت مشاوره باتفاق رای میدهند که چون حاجی شیخ فضل‌الله نوری قیام بر ضد حکومت ملی نموده و سبب قتل هزارها هزار نفوس و خرابی بلاد و غارت و فساد گردیده و حجج اسلام نجف اشرف هم او را مفسد فی‌الارض تشخیص داده‌اند محکوم به اعدام است.»^(۳۲)

کسروی که خود در تهران نبوده است در اشاره به «محکمه‌ی انقلابی» عبارت کوتاهی دارد که پرسش تردیدآمیز او را درباره‌ی سرشت محکمه و شیوه‌ی دادرسی آن بیان می‌کند.

کسروی می‌نویسد: «ما از این محکمه و داوران آن و چگونگی محاکمه هیچ آگاهی نداریم و این شگفت که با آنهمه روزنامه‌ها که همین هنگام آغاز شده بود و سپس شماره آنها بسیار فزونتر گردید در این باره‌ها چیزی نوشته نشده.»

کسروی درباره‌ی دار زدن شیخ و «فتوا»ی علمای نجف می‌نویسد: «حاج شیخ فضل‌الله را گویا روز نهم مرداد (فتح تهران ۲۵ تیر ۱۲۸۸) بدار آویختند و اینست روز هشتم سیم تلگراف را میانه تهران و نجف آزاد گزارند تا هر کسیکه خواستار بود بی‌آنکه پولی بپردازد به نجف تلگراف کرده و از علمای آنجا درباره شیخ نوری پرسش کند و این از بهر آن بود که مردم عامی نشورند و چنین می‌گفتند علمای نجف او را بیرون از دین و خونش را هدر گردانیده‌اند.»

کسروی سندی یا نوشته‌ای درباره‌ی «فتوا» یا «حکم» علمای نجف ارائه نمی‌کند و فقط می‌نویسد: «چنین می‌گفتند»، یعنی سندی مکتوب در اختیار نداشته است. شیخ ابراهیم زنجانی هم هنگام قرائت حکم اعدام شیخ هیچ روشن نمی‌کند «سواد فتوا و حکم علمای نجف که در ایران منتشر شده» کجاست و کدام است؟ آیا حقیقتاً در جریان محاکمه‌ی سریع شیخ فضل‌الله، حکم اعدام او از نجف صادر شده و به دست محکمه رسیده است؟ سندی در دست نیست. اما از پیشینه‌ی نظر «علمای نجف» درباره‌ی شیخ آگاهی داریم.

در دی‌ماه ۱۲۸۶ و در هنگامه‌ی مخالف‌خوانی‌های تند شیخ با مشروطه‌خواهان، «دو سید (طباطبایی و بهبهانی) در همین روزها از تهران تلگرافی به نجف به آخوند و دیگران فرستاده از حاجی شیخ فضل‌الله و رفتار او گله کرده بودند از نجف پاسخ‌هایی رسید که در روزنامه‌ها پراکنده شد من اینک یکی را در پایین می‌آورم:

حجت‌الاسلام بهبهانی و طباطبایی تلگراف ثانی واصل، نوری چون مخل به آسایش و مفسد است تصرفش در امور حرام است محمد حسین نجل میرزا خلیل (طهرانی)، محمد کاظم خراسانی، عبدالله مازندرانی.»^(۳۳)

بدین‌سان سند یا تلگراف یا نوشته‌ای از علمای نجف درباره‌ی اعدام شیخ در کتاب‌ها و اسناد بررسی شده دیده نمی‌شود. در تلگراف علمای نجف که دو سال پیش از دستگیری و محاکمه‌ی شیخ فرستاده شده، صحبتی از «هدر بودن خون» او نشده بلکه «تصرف» نوری در امور «حرام» خوانده شده است.

اکنون می‌شود «حکم» محکمه را دوباره خواند، پاره‌های جداگانه‌ی متن را از روی خود متن بازیافت و شگرد محکمه را در ترکیب پاره‌های متن، بازشناخت.

علمای نجف، نوری را «مفسد» دانسته‌اند. متن تلگراف خواه «فتوا» یا «حکم» خوانده شود و خواه آن‌گونه که زنجانی در پایان محکمه گفته هم «فتوا» و هم «حکم» خوانده شود، به هر رو سخنی از «اعدام» نوری در آن نیست.

به نظر می‌رسد «حکم» محکمه‌ی انقلابی، آمیختن متن «فتوا» یا «حکم» دو سال پیش است با رویداد سیاسی روز و افزودن حکم اعدام و تنظیم متن حکم به گونه‌ای که حکم اعدام هم به «فتوای» علمای نجف نسبت داده شود. حکم محکمه‌ی انقلابی معجونی است از «حقیقت» و «مصلحت»، نیاز «حکومت ملی» به «فتوا» و «حکم» کشتن شیخ، توجیه شرعی تصمیم سیاسی. و سکوت از سر مصلحت یا رضامندی همه‌ی دست‌اندرکاران.

این که تقی‌زاده و میرزا یحیی دولت‌آبادی، خود از تدریج‌های اولیه، و بعدها هم، طالقانی و آل‌احمد، هر کدام به انگیزه‌ای و به گونه‌ای، کشته شدن شیخ را یک‌سره به پای

تدریج‌های تهران و مجاهدین «گرچی» و «ارمنی» می‌نویسند، خود گونه‌ای «فراموش‌کاری» خودخواسته‌ی همراه با تعصب و تبعیض است در بازنویسی تاریخ. محکوم دانستن یک گرایش و گروه در جنبش مشروطه‌خواهی و تبرئه‌ی نخبگان سیاسی، مجتهدین و روحانیونی که در زمان حادثه، خواهان کشتن شیخ بودند، یا از سر ترس و مصلحت سکوت کردند، یا سکوت رضامندانه کردند.

دار کشیدن شیخ فضل‌الله نوری مجتهد طراز اول تهران به دست مجاهدین فاتح تهران واکنش‌هایی را برانگیخت که از مشروطه تاکنون ادامه دارد.

بسیاری آشکارا و با تندترین واژه‌ها او را «طعن» و «لعن» کرده‌اند. در مرگش بعضی «آخوندها مصافحه می‌کردند و به یکدیگر تبریک می‌گفتند.» کسانی بر مرگ او گریسته‌اند و دیگرانی به ستایش او برخاسته‌اند.

آیت‌الله سید محمود طالقانی در مقدمه‌ی خود بر کتاب تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله نوشته‌ی آقای نائینی، از اعدام شیخ فضل‌الله و تأثر و دلسردی «علمای طرفدار مشروطه» سخن می‌گوید. می‌دانیم نائینی کتاب خود را در دفاع از «مشروطه» در برابر مخالفان مذهبی مشروطه نوشته است. طالقانی می‌نویسد: «فضلائی که در محضر آن مرحوم بوده‌اند دلسردی ایشان (نائینی) را نقل می‌کنند. علت این هم واضح است: چون دیدند با آن کوشش، نتیجه چگونه گردید! طرفداران استبداد کرسیهای مجلس را پر کردند و انگشت بیگانگان نمایان شد. کشته شدن مرحوم آقا شیخ فضل‌الله نوری بدون محاکمه و به دست یک ارمنی که لکه ننگی در تاریخ مشروطیت نهاد عموم علمای طرفدار مشروطیت را متأثر و دلسرد ساخت.»^(۳۴)

در جنبش روشنفکری ایران شناخته شده‌ترین و بحث‌انگیزترین ارزیابی از نقش شیخ فضل‌الله نوری و اعدام او، گفته‌های جلال آل احمد است در کتاب غرزدگی: «و من نعلش آن بزرگوار را بر سر دار همچون پرچی میدانم که به علامت استیلاي غرب‌زدگی پس از دوپست سال کشمکش بر بام سرای این مملکت افراشته شد.»^(۳۵)

آل احمد در نسبت شیخ با «مشروطه» و «مشروع» و با اشاره به گفته‌ای از دکتر تندر کیا می‌گوید: «و من با دکتر تندر کیا موافقم که نوشتن شیخ شهید نوری نه به عنوان مخالف «مشروطه» که خود در اوایل امر مدافعش بود - بلکه به عنوان مدافع «مشروع» باید بالای دار برود و من می‌افزایم - و به عنوان مدافع کلیت تشیع اسلامی. به همین علت بود که در کشتن آن شهید همه به انتظار فتوای نجف نشستند آنهم در زمانی که پیشوای روشنفکران غرب‌زده ما ملکم خان مسیحی بود و طالبوف سوسیال دموکرات قفقازی.»^(۳۶)

از طعن‌های «تلگرافی» آل احمد به ملکم خان و طالبوف و تأکید او بر «مسیحی» و «قفقازی» بگذریم. طالبوف ایرانی ایران‌خواه پس از سال‌ها کوشش صمیمانه و بی‌چشم‌داشت در راه مشروطیت، نمایندگی مجلس را نپذیرفت به تهران هم نیامد و این همه با وجود اصرار انتخاب‌کنندگان تبریزی. ملکم هم سال‌های طولانی بود که از ایران دور بود و در رویدادهای مجلس اول نقشی نداشت و در ۱۳۲۶ قمری درگذشت. انتظار فتوا و فتوای نجف هم در مورد مشخص اعدام شیخ دیدیم که محل تردید است. آنچه هست شیخ ابراهیم زنجانی گفت علمای نجف هم شیخ را مفسد فی‌الارض شناخته‌اند اما سواد فتوا برای اعدام که به گفته‌ی او در همه‌ی ایران منتشر شده بود در دست نیست. باری پرسش جای دیگری است.

با انقلاب اسلامی، آرای شیخ فضل‌الله در مخالفت با مشروطیت و دفاع از شرع، بر آئین سیاسی و قانون‌گذاری ایران، حاکم شد. از شیخ تجلیل شد و بزرگ‌ترین اتوبان پایتخت به نام او نام‌گذاری شد. آیا صعود روحانیت سنتی با پرچم «مشروع‌خواهی» بر فراز دستگاه دولتی و نام‌گذاری بزرگراه شیخ فضل‌الله گرد تهران، «علامت استیلاي سنت» بر بام سرای این مملکت است؟ به تقاص آن نعلش و به تقاص «استیلاي غرب‌زدگی»؟

شاید برای یافتن پاسخی به حقیقت نزدیک‌تر، نگاهی دوباره به آن «محکمه» و به آن «حکم» اعدام شیخ، بی‌فایده نباشد.

مجاهدین فتح‌کننده‌ی تهران، طرفداران «حاکمیت ملی» و «مشروطیت» و «قانونیت»، شیخ «مستبد» و «مشروع‌خواه» و «قانون شکن» را در «محکمه» ای محاکمه می‌کنند که چیزی

نیست جز «صورت‌سازی» و «ادعاینامه» یا «ورقه‌ی الزامیه» ای بر شیخ می‌خوانند که آن‌هم چیزی نیست جز بیانیه‌ای سیاسی - تبلیغی. بی‌ربط با ادعاینامه‌ی قانونی برپایه‌ی حقوق مدرن. سپس، در آمیزه‌ای شگفت از واژه‌ها، باورها و مفاهیم «سنت» و «تجدد»، حکم اعدام شیخ فضل‌الله قرائت می‌شود: شیخ به دلیل ضدیت با «حکومت ملی» مجرم است و به «فتوای» علمای نجف، «مفسد» است. قاضی «محکمه»، مجتهد مشروطه‌خواهی است که مجتهد مشروطه‌خواه را با همان «احکام شرعی» مورد اعتقاد شیخ، محکوم به مرگ می‌کند. رئیس نظمی کل کشور یغرم به تاکید آل احمد، ارمنی است، تجار مشروطه‌خواه مسلمان در پاسخ وداع شیخ می‌گویند به درک اسفل! و غوغای توده‌ی میدان توپخانه همراه است با سوغات فرنگ: هورا کشیدن و دست زدن.

بدین سان «نعش آن بزرگوار» بردار شده به «فتوای شرعی»، علامت استیلا «غرب‌زدگی» بر بام سرای میهن ما نبود. آن نعش، نماد همه‌ی بدفهمی‌ها، تناقضات و تضادهای درونی و درهم‌آمیختگی «سنت» و «تجدد» ایرانی، پرخاش تند و بیرونی «سنت» و «تجدد» و «هم‌زیستی» و «هم‌خوانی» آرام و مه‌آلود آن دو در فرهنگ و روان و در نهادها و آئین‌های ماست. نه با مشروطه و اعدام شیخ، «تجدد» و «غرب‌زدگی» بر ما استیلا یافت و نه با انقلاب اسلامی، «سنت» بر «تجدد» غلبه کرده است. تاریخ یک‌صد ساله‌ی ایران، تاریخ این کشمکش و جدال درونی و بیرونی هم هست. «نعش آن بزرگوار» بر فراز دار را شاید بشود در چنین متنی از تاریخ هم بازخوانی کرد. هم از موضع «سیاست» و هم از منظر «حقوق بشر».

منابع و پانویس‌ها:

- ۱- رضوانی، هما- لوايح آقا شيخ فضل‌الله نوری- ص ۱۹ مقدمه
- ۲- کسروی، احمد- تاریخ مشروطه ایران- ج ۲ ص ۵۳۱
- ۳- ملک‌زاده، مهدی- تاریخ انقلاب مشروطه ایران- کتاب ششم- ص ۱۲۶۰
- ۴- همان- ص ۱۲۵۷
- ۵- رضوانی، هما- همان
- ۶- آیه ۲۲ سوره‌ی مجادله- مهدی الهی قمشه‌ای این گونه ترجمه کرده است: ای رسول هرگز مردمی که ایمان به خدا و روز قیامت آورده‌اند، چنین نخواهی یافت که دوستی با دشمنان خدا و رسول کنند هرچند آن دشمنان، پدران یا فرزندان و برادران و خویشان آنها باشد.
- ۷- رحیم‌خانسی، ناصر- جمهوری‌خواهی در ایران، پیشینه‌ی تاریخی- نشر باران- ص ۲۸
- ۸- رضوانی، هما- همان- ص ۱۹ مقدمه
- ۹- مومنی، باقر- دین و دولت در عصر مشروطیت- نشر باران- ص ۱۹۷

- ۱۰- هدایت، مخبرالسلطنه- گزارش ایران- ج ۴- ص ۲۸
- ۱۱- مومنی، باقر- دین و دولت در عصر مشروطیت- نشر باران- ص ۲۰۰
- ۱۲- همان- ص ۲۰۲
- ۱۳- همان- ص ۲۰۳
- ۱۴- همان- ص ۲۰۳
- ۱۵- مجلس عالی پس از فتح تهران از سران جنبش گیلان و اردوی بختیاری، روحانیون، تجار، نخبگان سیاسی و نمایندگان اصناف و قشرهای اجتماعی تشکیل شده بود ترکیب گسترده و ناهماهنگی بود. رهبران و تصمیم‌گیرندگان اصلی مصلحت در آن دیدند که آن مجلس، اختیارات را به «هیئت مدیره» ۱۲ نفره واگذار کند. هیئت مدیره با همان اختیارات مجلس عالی و تا انتخابات و افتتاح مجلس شورای ملی، کشور را اداره کند. تصمیمات هیئت مدیره هم‌چون تصمیمات مجلس شورای ملی لازم‌الاجرا و وزرای کابینه ملزم به پیروی از تصمیمات و دستورات هیئت مدیره بودند. اعضای هیئت مدیره: سپهبدار اعظم، سردار اسعد، صنایع‌الدوله تقی‌زاده، وثوق‌الدوله، حکیم‌الملک، مستشارالدوله، سردار محبی، میرزا سلیمان‌خان، حاجی سیدنصرالله تقوی، حسین‌قلی‌خان نواب، میرزاعلی‌محمدخان تربیت.
- ۱۶- کرمانی، ناظم‌الاسلام- تاریخ بیداری ایرانیان- پیشگفتار و ویرایش سعیدی سیرجانی- ج ۵- ص ۵۳۰
- ۱۷- همان- ج ۵- ص ۵۳۰
- ۱۸- همان- ج ۵- ص ۵۳۰
- ۱۹- ملک‌زاده، مهدی- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران- ج ۶- ص ۱۲۶۰
- ۲۰- همان- ج ۶- ص ۱۲۵۵
- ۲۱- کرمانی، ناظم‌الاسلام- همان- ج ۵- ص ۵۳۵
- ۲۲- ملک‌زاده، مهدی- همان- ص ۱۲۶۸
- ۲۳- شیخ ابراهیم زنجانی. نماینده‌ی مجلس اول از زنجان، مجلس دوم از تبریز و باز در مجلس سوم و چهارم از زنجان. برای آگاهی از زندگینامه‌ی شیخ ابراهیم زنجانی نگاه شود به کتاب خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی (سرگذشت زندگانی من) به اهتمام غلامحسین میرزا صالح انتشارات کویر. تهران. ۱۳۸۰. خاطرات زنجانی با شرح انتخاب او به نمایندگی مجلس و رسیدن به تهران پایان می‌یابد. هیچ اشاره‌ای به رویدادهای بعدی و از جمله محاکمه شیخ‌فضل‌الله نمی‌شود.
- ۲۴- ملک‌زاده. همان- ص ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۸
- ۲۵- همان- ص ۱۲۷۰
- ۲۶- همان- ص ۱۲۷۰
- ۲۷- کرمانی، ناظم‌الاسلام- همان- ج ۵- ص ۵۳۵-۶
- ۲۸- ملک‌زاده، مهدی- همان- ج ۶- ص ۱۲۷۰
- ۲۹- تقی‌زاده، سیدحسن- زندگی طوفانی- ص ۱۵۰
- ۳۰- دولت‌آبادی، یحیی میرزا- حیات یحیی- ج ۳- ص ۱۱۱
- ۳۱- آیه‌ی ۳۳ از سوره‌ی مائده: در قرآن ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی چنین است: همانا جزای کسانی که با خداوند و پیامبر او به محاربه برمی‌خیزند و در زمین به فتنه و فساد می‌کوشند، این است که کشته شوند یا به دار شوند یا دست‌ها و پاهای‌شان در جهت خلاف یک‌دیگر بریده شود یا از سرزمین خویش تبعید شوند. این خواری و زاری دنیوی‌شان است و در آخرت هم عذاب بزرگی خواهند داشت.»
- ۳۲- ملک‌زاده- همان. ج ۶. ص ۱۲۷۱
- ۳۳- کسروی، احمد- تاریخ مشروطه ایران- ج ۲ ص ۵۲۸
- ۳۴- طالقانی، سیدمحمود- مقدمه کتاب تنبیه‌الآمه و تنزیه‌المله- ص ۲۱
- ۳۵- آل احمد، جلال- غرب‌زدگی- ص ۷۸
- ۳۶- همان ص ۷۸

ناصر رحیم‌خانسی خوزستانی و لُرْتَبَار است و متولد ۱۳۲۷. از سال ۱۳۴۶، در دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران با جنبش چپ آشنا شد، دو سال بعد همراه «گروه فلسطین» دستگیر و به هفت سال زندان محکوم شد اما پس از هشت سال از زندان آزاد شد. او سال‌ها کوشنده‌ی جنبش فدایی بوده است. اکنون ساکن سوئد است. به تاریخ دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی ایران معاصر علاقمند است. از او گذشته‌ی نوشته‌هایی در تاریخ و سیاست در رسانه‌های مختلف، کتاب جمهوری‌خواهی در ایران - پیشینه تاریخی، در سال ۱۳۸۳ توسط نشر باران منتشر شده است.